

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال شانزدهم، شماره سی و یکم، بهار و تابستان ۱۳۹۶

هندواروپاییان، هندوایرانیان، خاستگاه و مهاجرت با تکیه بر مطالعات باستان‌شناسی*

دکتر بهمن فیروزمندی شیره جینی^۱

محمدحسین طاهری (نویسنده مسئول)^۲

نغمه رفیعی^۳

چکیده

مطالعه در مورد مردمان هندواروپایی آغازی و هندوایرانی آغازی همواره از موضوعات پرچالش در باستان‌شناسی خاور نزدیک و آسیای مرکزی بوده است. مسئله موطن اولیه آنان، همین‌طور مسیرهایی که برای مهاجرت در پیش گرفتند از موضوعاتی بوده است که دانشمندان نظریات متفاوتی درباره آن مطرح کرده‌اند. هدف این مقاله بررسی نظریات دانشمندان مختلف درباره سرزمین اصلی و زمان مهاجرت آنها از سرزمین اولیه تا هنگام ورود به ایران بر پایه داده‌های باستان‌شناختی است. عمده اطلاعات مورد استفاده ما از کتب و مقالاتی هستند که در زمینه باستان‌شناسی اروپای شرقی، آسیای مرکزی، ایران و افغانستان نوشته شده است. علاوه بر این اشاراتی هم به مطالعات زبان‌شناسان در این زمینه داشته‌ایم. بر اساس این پژوهش هندواروپاییان آغازی در هزاره پنجم و چهارم پ.م در استپ‌های کاسپی - پونتی زندگی می‌کردند، سپس هندوایرانیان در حدود اواخر هزاره سوم شروع به مهاجرت به سمت شرق و غرب یعنی آسیای مرکزی و اروپا کردند و سرانجام در نیمه دوم هزاره دوم پ.م هندوایرانیان آغازی از آسیای مرکزی به سوی ایران و هند حرکت کردند.

واژه‌های کلیدی: هندوایرانیان، هندواروپاییان، مهاجرت، آریایی.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۶/۰۲/۱۸

Taheri_mht@ut.ac.ir

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۴/۰۴

نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول:

۱. استاد بخش باستان‌شناسی دانشگاه تهران

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران

۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

۱. مقدمه

موضوع هندواروپاییان آغازین، از دیرباز مورد علاقه محققان و دانشمندان بوده است به همین دلیل پژوهش‌های زیادی در زمینهٔ زبان‌شناسی و باستان‌شناسی این مردمان انجام گرفته است. پژوهش‌های اولیه در این زمینه از قرن نوزدهم میلادی و به وسیلهٔ زبان‌شناسان آغاز شد، این زبان‌شناسان تلاش می‌کردند با بررسی ریشهٔ زبان‌های موجود در حوزهٔ جغرافیایی اروپای شرقی، آسیای مرکزی، آناتولی، ایران و هند بتوانند زوایای تاریک خاستگاه آنان را روشن سازند. در همین راستا باستان‌شناسان نیز در اوایل قرن بیستم پژوهش‌های خود را آغاز کردند این مطالعات تا به امروز ادامه داشته و اطلاعات بسیار ارزشمندی را در این مورد در اختیار ما قرار داده است؛ اما تحقیق در این زمینه گاهی در راستای اهداف سیاسی کشورهای غربی بوده است؛ به‌طور مثال روس‌ها و آلمان‌ها هر کدام به‌نوعی در تلاش بودند تا خاستگاه این اقوام را با گذشتهٔ تاریخی خود ارتباط دهند. این موضوع باعث شده که پژوهش‌های انجام‌شده گاه با سوگیری همراه باشد.

۱-۱. شرح و بیان مسئله

خاستگاه و مسیر مهاجرت اقوام هندواروپایی و هندوایرانی از موضوعات مناقشه‌برانگیز در باستان‌شناسی آسیای مرکزی و شمال دریای خزر بوده و همیشه در کانون پژوهش‌ها قرار داشته است؛ همچنین شناخت فرهنگ‌های منتسب به این اقوام در مناطق شمالی دریای خزر و حوزه بالکان و مقایسه و تطبیق داده‌های فرهنگی آنها نیز در این حوزه اهمیت فراوانی دارد. از دهه‌های قبل محققان، خاستگاه‌های متفاوتی برای اقوام هندواروپایی و هندوایرانی معرفی و دلایل مختلف برای مهاجرت آنان بیان کرده‌اند؛ همین‌طور مسیرهای مهاجرت و شرایط اجتماعی و اقتصادی آنها نیز موضوعی بوده که نیاز به مطالعه و بررسی‌های بیشتر دارد. در این بیان برآنیم تا با مطالعه و بررسی داده‌های باستان‌شناسی و زبان‌شناسی شناخت بیشتری از موطن نخستین آنها و مسیرهای مهاجرتشان به‌دست آوریم.

۱-۲. پیشینه پژوهش

شروع مطالعات هندواروپایی همزمان بود با شروع فعالیت‌های کمپانی هند شرقی در انگلستان و هلند در اواخر قرن هجده میلادی، در این زمان زبان‌شناسان از جمله ویلیام جونز، قاضی محکمه عالی کلکته از راه مقایسه ریشهٔ افعال و قواعد دستوری به شباهت‌هایی میان زبان‌های سنسکریت با یونانی و لاتین و خویشاوندی این زبان با زبان‌های اروپایی پی بردند (Lehmann, 1967: 2-7). پس از آن در سال ۱۸۶۰ ماکس مولر (Muller, 1888: 116)، با انجام تحقیقات جدی در سال ۱۸۸۸ در حوزهٔ زبان‌شناسی و نژادشناسی، موطن هندواروپاییان را در زمین کشف نشده‌ای از آسیای مرکزی تعیین کرد. در این میان گوردون چایلد، سخت‌پایند اندیشه تحول فرهنگی بود و در سال ۱۹۲۶ با تأکید بر

برتری‌های زیستی آریاییان، خاستگاه هندواروپاییان را در اروپای دانوبی یا میانه اعلام کرد (موسوی، ۱۳۸۷). جنیدی در این زمینه نویسد:

پس از آنکه گفتند زبان مردمان هندواروپایی از یک آبشخور آب خورده و در اصل یکی بوده است، به آن زبان هندواروپایی نام نهادند. پژوهش در زبانهای پهلوی، فارسی دری، اوستایی و فارسی باستان شروع شد و دانستند که زبانهای ایرانی و هندی بسیار نزدیکتر از هندواروپایی است و تمام این‌ها از ریشه واحدی برخوردارند. (جنیدی، ۱۳۷۴: ۱۳)

از آخرین دیدگاه‌ها درباره خاستگاه هندواروپاییان می‌توان از رنفرو (۱۹۸۷) نام برد که مدعی شد خاستگاه هندواروپاییان آغازی در هزاره ششم و هفتم پ.م در آناتولی قرار داشته است سپس از آنجا به اروپا و مناطق دیگر مهاجرت کرده‌اند (Renfrew, 1987)؛ اما مالوری (Mallory, 1989)، آنتونی (Anthony, D, 2007) و کوزمینا (Kuzmina, 2007) خاستگاه اولیه آنها را جایی در استپ‌های کاسپی - پونتی در هزاره چهارم و پنجم پ.م می‌دانند که در اواخر هزاره سوم شروع به مهاجرت به سمت اروپا و آسیای مرکزی کردند. همین‌طور باستان‌شناسانی مانند گامکرلیدزه (Gamkrelidze, t. v) و ایوانف (Ivanov, V, 1995, 1984)، سرزمین اولیه آنها را در منطقه قفقاز قرار می‌دهند. آنها پایه کارشان را بر وجود وام‌واژه‌هایی فرضی از زبان‌های سامی، قفقازی جنوبی و خوری در هندواروپایی و برعکس آن از هندواروپایی در این زبان‌ها قرار داده‌اند.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

در این پژوهش برآنیم تا با بررسی داده‌های باستان‌شناختی در استپ‌های کاسپی - پونتی و آسیای مرکزی و پیگیری آن‌ها در ایران، شمال افغانستان و هند و همین‌طور اشاراتی به مطالعات زبان‌شناسی، خاستگاه و مسیر مهاجرت آن‌ها را مشخص نماییم. برای شناخت بهتر هندواروپاییان آغازی و هندوایرانیان آغازی لازم است که ابتدا خاستگاه اولیه این اقوام را شناسایی کنیم و متوجه شویم که سرزمین اولیه هندواروپاییان کجا بوده‌است، در چه دوره‌ای زندگی می‌کرده‌اند و جامعه آن‌ها از چه ساختار اجتماعی و اقتصادی برخوردار بوده؟ تا بتوانیم به درک بهتر و روشن‌تری از هویت آنان دست پیدا کنیم در اینجا زمان و مکان مهاجرت بسیار حائز اهمیت می‌باشد که در ادامه به آن می‌پردازیم. شناخت فرهنگ‌های باستان‌شناختی مرتبط با این اقوام نیز برای شناخت خاستگاه و سرزمین اولیه آنها ضروری است؛ لذا نیاز است که داده‌های باستان‌شناختی مرتبط با آن‌ها، شیوه زندگی، معیشت، تدفین و مانند آن را نیز مورد شناسایی قرار دهیم. پس از درک وضعیت زندگی هندواروپاییان آغازی و پیگیری مسیر مهاجرت آنها، در هزاره‌های بعد به هندوایرانیان می‌رسیم که در اینجا به‌مانند هندواروپاییان آغازی سعی می‌شود که این اقوام نیز از منظرهای مختلف معرفی شود و فرهنگ‌های باستان‌شناختی مرتبط با آن‌ها را بررسی نماییم.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. هندواروپاییان آغازی

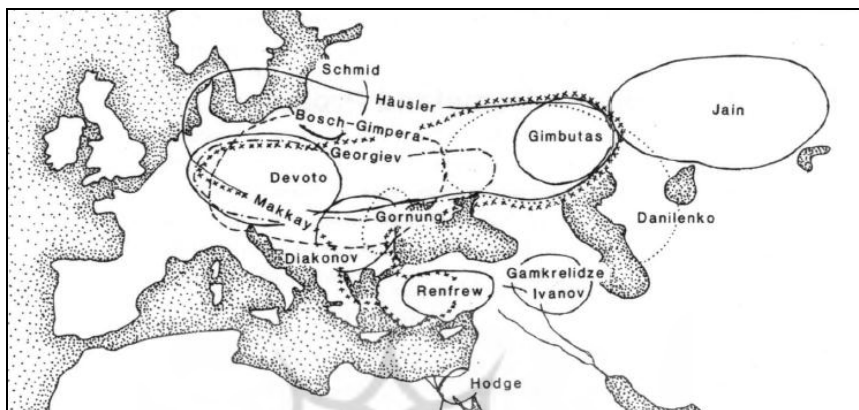
خاستگاه اولیه هندواروپایی‌های آغازی از موضوعاتی بوده که نظرات مختلفی را دانشمندان در مورد آن مطرح کرده‌اند؛ و در خلال دو سده اخیر نظرات مختلفی در این باره مطرح شده که هیچ‌کدام اثبات نشده است. انگیزه پایه‌ریزی فرضیه موطن اقوام هندواروپایی آغازی را باید در تحولات تاریخی اروپای قرن نوزدهم جست؛ تحولاتی که منتهی به جستجوی هویت ملل کنونی غرب شد (موسوی، ۱۳۸۷).

پس از آن برای اولین بار اتو شرادر (Schrader) در ۱۸۹۰ بر پایه شواهد زبانشناسی، «جنوب روسیه از اروپای شرقی تا آسیای میانه را خاستگاه اقوام هندواروپایی آغازی معرفی کرد» (Schrader, 1890:441-4)، تحقیقات رافائل پامپلی در مورد هندواروپاییان آغازی در ۱۹۰۸ در آنو ترکمنستان و النا کوزمینا ۱۹۹۴، به دنبال جستجوی موطن اصلی هندواروپاییان آغازی، منطقه‌ای از حوزه بالکان - کاریات - دانوب تا اورال و دامنه‌های شرقی قزاقستان را به عنوان مناطقی که جوامع هندواروپایی آغازی از ۲۵۰۰ - ۴۵۰۰ پ.م. زندگی می‌کردند را معرفی کردند (Karlovsky, 2002)؛ اما رنفرو نظریه عجیبی را مطرح کرد که اصلاً در بین دانشمندان پذیرفته نشد. او اعتقاد داشت که سرزمین اصلی هندواروپاییان در آناتولی و زمان زندگی آن‌ها ۷۵۰۰ - ۶۵۰۰ پ.م. بوده است (Renfrew, 1987). باستان‌شناسانی مانند مالوری و میر، تاریخ هزاره پنجم و هزاره چهارم پ.م. را پیشنهاد می‌دهند اما موطن اصلی آن‌ها را استپ‌های دریای مازندران تا دریای سیاه می‌دانند. زبان‌شناسانی مانند گامکرلیدزه و ایوانف معتقدند که موطن آغازی‌شان چند هزار سال بعد در حوالی قفقاز بوده است (Karlovsky, 2002). (تصویر شماره ۱). رابرت بیکس (Robbert S. p. Beekes) می‌گوید:

به نظر می‌رسد میهن هندواروپاییان باید جایی در مرکز قلمروی باشد که امروزه در آن گسترش یافته‌اند و هنگامی که به همانندی بین زبان‌های هندواروپایی و فنلاندی - اوگری بیشتر توجه کنیم، بیشتر به این نتیجه می‌رسیم که این میهن می‌تواند جایی در اروپای شرقی باشد. (بیکس، ۱۳۸۹:۹۱)

اما عده‌ای از باستان‌شناسان از جمله گیمبوتاس، آنتونی، کوزمینا و مالوری مناطق بین رود دنیپر (Dnieper) و اورال (Ural) را موطن اولیه هندواروپایی آغازی می‌دانند. (Anthony, 1991)؛ اما نظریه‌ای که تاکنون بیشترین پذیرش را در میان دانشمندان داشته است، از سوی ماریو گیمبوتاس (Gimbutas) طرح شده و پس از وی مالوری و آنتونی نیز از آن دفاع کرده‌اند. این نظریه سرزمین اصلی هندواروپاییان آغازی را

استپ‌های جنوب روسیه و اکراین و شمال دریای خزر و دریای سیاه می‌داند به‌ویژه منطقه‌ای که بین رود دنیپر و ولگا قرار دارد (Anthony, 2007:83). (تصویر شماره ۱).

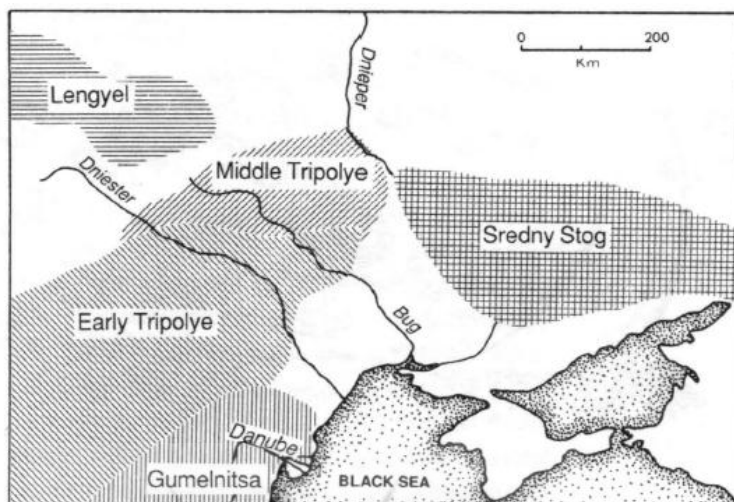


(Mallory, 1991) تصویر شماره ۱: خاستگاه هندواروپاییان از دیدگاه دانشمندان مختلف

پس از بررسی موطن اولیه آن‌ها برای شناختن بهتر هندواروپاییان آغازی باید دو فرهنگ سردنی استوگ (Sredny stog) و یامنایا (Yamnaya) که به ترتیب زمانی هزاره‌های پنجم و چهارم پ.م را دربرمی‌گیرند معرفی نماییم.

۲-۲. سردنی استوگ

فرهنگ سردنی استوگ نیای نمودهای غربی فرهنگ یامنایا به حساب می‌آید؛ بنابراین ممکن است نمود متقدم هندواروپایی آغازی باشد. این فرهنگ در سرحدات غربی خود به خوبی شناخته شده است و از ۳۵۰۰ - ۴۵۰۰ پ.م بین رودخانه دنیپر و دن در استپ‌های اکراین جریان داشت (Anthony, 1991). (تصویر شماره ۲).



تصویر شماره ۲: فرهنگ سردنی استوگ (Mallory, 1991)

در طی دوره سردنی استوگ در استپ‌ها **برهمکنش‌های** اجتماعی افزایش یافت، دوره فرهنگ سردنی استوگ آغاز انطباق اقتصادی با محوریت اسب بود که در نهایت به فرهنگ آندرونوف منتهی شد؛ اما استفاده اصولی از قسمت‌های دورتر استپ پس از دوره سردنی استوگ آغاز شد؛ یعنی زمانی که وسایل نقلیه چرخ‌دار در استپ‌های پونتی - کاسپی ظاهر شد (Anthony, 1991). در این دوره برای اولین بار آثار ریز سایدگی روی دندان آسیای کوچک یک اسب نر جوان ناشی از استفاده لگام مشاهده شده است (Anthony and Brown, 1991). مدارک زبان‌شناختی درباره اصطلاحات مربوط به وسایل نقلیه چرخ‌دار، حاکی از آن است که سخنگویان متأخر هندواروپایی آغازین با وسایل نقلیه چرخ‌دار آشنا بودند. این امر این احتمال را که پراکنش پیش از حدود ۳۳۰۰ ق.م.خ داده، منتفی می‌سازد و پژوهش‌های ما را به منطقه سوق می‌دهد که شواهد مبتنی بر به کارگیری وسایل نقلیه چرخ‌دار اول‌بار پیدا شدند؛ یعنی جنوب لهستان حوزه کارپات و استپ‌های پونتی - کاسپی در دوره یامنایا (Anthony, 1991). در این دوره تدفین مردگان را همراه با اسب مشاهده می‌کنیم؛ همین‌طور استفاده از پوست اسب. اقتصاد معیشتی آن‌ها بر مبنای پرورش گاو، دامداری، کشاورزی، شکار، ماهیگیری، گوسفند، خوک و سگ بود؛ به‌علاوه این مردمان از ابزار مسی نیز استفاده می‌کردند. شواهد ذکر شده حاکی از آن است که سخنگویان به زبان هندواروپایی آغازی از نظر باستان‌شناسی همان کسانی هستند که مجموعه سردنی استوگ و فرهنگ یامنایای قدیم را بر جای گذاشته‌اند.

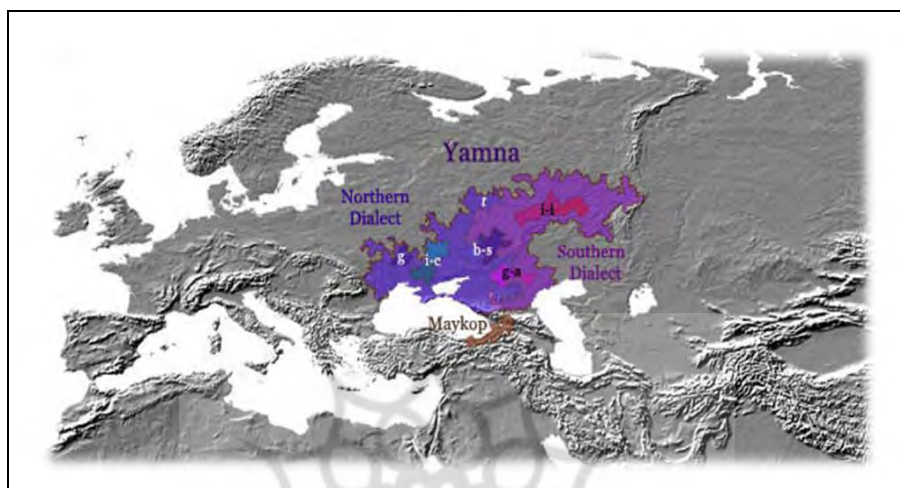
۲-۳. یامنایا

بعد از سردنی استوگ، فرهنگ یامنایا شکل گرفت که از جنوب تا رود اورال گسترش یافته بود و مربوط به حدود ۲۲۰۰ - ۳۶۰۰ ق.م است. مردمان این فرهنگ از ابزارهای مسی استفاده می کردند، مردگان خود را در گودال خاک می کردند و گورها با پشته‌ای از خاک پوشانده می شد (بیکس، ۱۳۸۹: ۹۱). اولین بار در دوره یامنایا بود که مردم در مرزهای اوراسیا به شکل گسترده پراکنده شدند. این فرهنگ مؤلفه‌ای مهم در انگاشت گیمبوتاس موسوم به فرهنگ گورته‌ای بود (Anthony, 1991). در این زمان همچنین نخستین وسایل نقلیه چرخ‌دار در اروپا ظاهر شدند. گویا فرهنگ یامنایا آخرین مرحله از یکپارچه بودن زبان‌های هندواروپایی را نشان می‌دهد. هرچند پیش از این تفاوت‌های گویشی مهمی در این زبان پدید آمده بود (بیکس، ۱۳۸۹: ۹۲). (تصویر شماره ۳).

دوره یامنایا مردمان هندواروپایی آغازی به شرایطی از لحاظ اجتماعی و اقتصادی رسیدند که این شرایط اجتماعی آن‌ها را آماده جابجایی می‌کند. دانشمندان نظرات متفاوتی را در مورد علل مهاجرت ارائه می‌دهند. کوزمینا معتقد است انگیزه اصلی مهاجرت‌های عظیم هندواروپایی‌های آغازین به کاهش منابع غذایی محلی به دلیل نامساعد شدن آب‌وهوا و جستجوی آگاهانه به دنبال اراضی حاصلخیز بود (kuzmina, 2007: 450)؛ اما فورتسون علل دیگری را در نظر گرفته است. او مهم‌ترین عواملی را که باعث پراکنش و گسترش هندواروپاییان شد، اسب‌سواری و اختراع چرخ در میان آن‌ها می‌داند (Fortson, 2004: 46). با نظری که آنتونی در مورد اهلی شدن اسب مطرح می‌کند، به نظر می‌رسد که نقش اسب و ارابه در شکل‌گیری مهاجرت‌ها پررنگ بوده است.

با جمع‌بندی مدارک گاهنگاری می‌توان با اطمینان خاطر چنین گفت که جامعه‌ای که به زبان هندواروپایی آغازین تکلم می‌کردند تا حدود ۳۳۰۰ پ.م یکدست و منسجم بوده اما اندکی پس از آن به گروه‌های زبانی مجزا و مستقل تقسیم شدند، این امر حداکثر تا ۲۲۰۰ - ۲۴۰۰ پ.م تحقق پیدا کرده است. در فاصله بین ۳۳۰۰ تا ۲۲۰۰ پ.م نخستین پراکنش عمده و تمایز زبان‌های هندواروپایی رخ داده است (Anthony, 1991). مهاجرت هندواروپاییان در یک دوره دوهزارساله انجام گرفته است نه یک مدت زمان کوتاه. در خلال این دوره اقوام مختلفی به سمت اروپا و آسیای مرکزی مهاجرت کردند که یک شاخه از آنها هندوایرانی بودند. در واقع هندوایرانی‌های آغازی و بالتی - اسلاوی‌ها آخرین اقوامی بودند که از هندواروپاییان آغازین جدا شدند به همین دلیل وام‌واژه‌هایی مشترکی را بین این دو زبان مشاهده می‌کنیم (Anthony, 2007: 100). در ادامه مقاله، ابتدا به معرفی

اقوام هندوایرانی آغازی و شاخه‌های آنها و مسیرهای ناهمگون مهاجرتی که داشته‌اند می‌پردازیم، سپس به فرهنگ‌هایی که معرف هندوایرانی آغازی هستند اشاراتی داریم.



تصویر شماره ۳: فرهنگ یامنایا (kuriaci, 2007).

۲-۴. هندوایرانی آغازی

هندوایرانیان آغازی شاخه‌ای از اقوام هندواروپایی آغازی بوده‌اند که پس از جدایی هندواروپایی آغازی در آغاز هزاره دوم پ.م و پیش از آنکه سرانجام در نیمه دوم هزاره دوم در سرزمین ایران و هند ساکن شوند، مدتی قوم واحدی را تشکیل می‌دادند که به نام هندوایرانی یا هندوایرانی آغازی شناخته می‌شوند. هندوایرانیان آغازی، دامداران صحراگردی بودند که دام‌هایی مانند گاو، گوسفند، بز و اسب را پرورش می‌دادند و تا اندازه‌ای به کشاورزی نیز می‌پرداختند؛ اما پایه اقتصاد آنها بر پرورش گاو بود که از چند جهت برای هندوایرانیان آغازی اهمیت داشت (Malandra, 1983:6).

درباره خاستگاه هندوایرانی‌های آغازی باید بیان کرد که با توجه به اینکه از میان زبان‌های هندواروپایی آغازی، بالتی - اسلاوی بیشترین همانندی را با هندوایرانی آغازی نشان می‌دهد و با توجه به اینکه بالتی - اسلاوی‌ها از سرزمینی که نخستین اسناد این زبان‌ها به دست آمده است، جایجا نشده‌اند، خاستگاه آغازی ایرانیان را باید جایی در نزدیکی سرزمین اصلی بالتی - اسلاوی‌ها جستجو کرد و جدایی اقوام هندوایرانی آغازی از هم و انشعاب آنها به ایرانی و هندوآریایی، پیش از مهاجرت آنها به ایران و هند و در همان استپ‌های اوراسیا و آسیای مرکزی انجام گرفته است. نخست هندوآریایی‌ها در آسیای مرکزی ساکن شدند و از آنجا به هند مهاجرت کردند و ایرانی‌ها در پی آنها در آسیای مرکزی ساکن شدند و سپس به ایران مهاجرت کردند. این نشان می‌دهد چرا زبان‌های

ایرانی هیچ وام‌واژه‌ای از ودایی ندارد؛ همچنین واژه‌های بسیاری از دراویدی و زبان‌های بومی هند در ودایی دیده می‌شود که در زبان‌های ایرانی نمی‌بینیم (Burrow, 1973). دیدگاه دیگری نیز در اوستا، مهریشت بندهای ۱۳ و ۱۴ بیان شده که از آریاویدج و سرزمین‌های پیرامون آن به عنوان نخستین منزلگاه آریاییان نام می‌برد (مرادیگی، عبدالله، ۱۳۷۹؛ درخشانی، ۱۳۸۲: ۵۹) نیز به درستی بیان دارند: «در جستجوی خاستگاه آریاییان آسیای میانه یعنی چشم‌اندازهای سغد، خوارزم، بلخ و نیز پهنه شمالی آن قابل تأمل است، زیرا در این جاها ردپای مطمئنی از قوم غیر آریایی پیدا نشده است» و مهاجرتی از مناطق دیگر صورت نگرفته است که دلایل زیادی برای رد بخش آخر این فرضیه در این پژوهش مطرح گردیده است از جمله وجود وام‌واژه‌های مشترک میان زبان آریاییان و دیگر اقوام منشعب‌شده و همچنین پی‌گیری سنتهای فرهنگی و فرهنگ‌های باستان‌شناختی آنها از شمال دریای سیاه به سمت جنوب و تا آسیای مرکزی گواه این قضیه است. درباره جدایی هندوایرانیان از هم، به‌طور قطع نمی‌توان تاریخ این انشقاق را تعیین کرد؛ اما با توجه به اینکه آریایی‌های هندی تقریباً هجده قرن قبل از میلاد با طوایف مجاور خویش به‌ویژه هیتی‌ها رابطه داشته‌اند، می‌توان این رویداد را در اوایل هزاره‌ی دوم پ.م در سرزمین اصلی تعیین کرد (Kuzmina, 2007: 456).

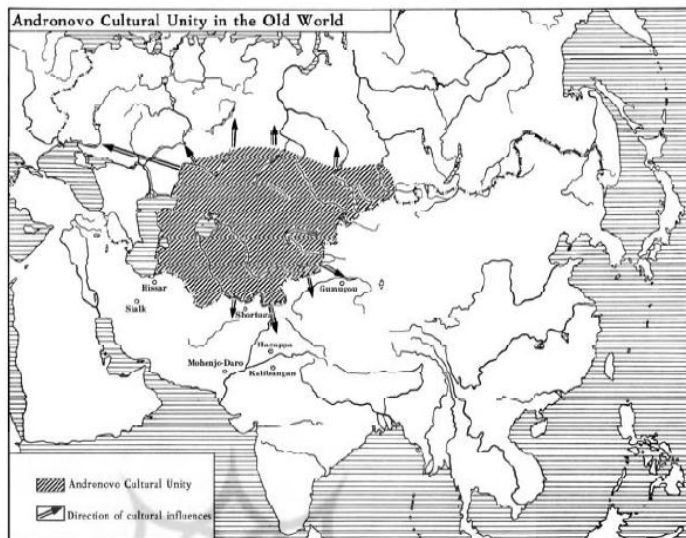
از هندوایرانی آغازی شاخه سومی نیز منشعب شده است که به نام اقوام داردی یا نورستانی شناخته می‌شوند. نورستانی‌ها و داردها امروزه در شمال غربی شبه‌قاره هند، بین کوه‌های هندوکش در غرب و کوه‌های قره قوم در شرق زندگی می‌کنند (Kuzmina, 2007: 308). البته مهاجرت هندوایرانی‌ها از استپ‌های آسیای مرکزی به سمت جنوب، نه یک‌باره بلکه به‌تدریج و در چند مرحله انجام گرفته است. مرحله نخست به سده هفدهم پ.م برمی‌گردد و نشانه‌هایی از حضور هندوایرانی‌ها را در دره رود زرافشان می‌توان دید. این گروه تعدادشان زیاد نبود اما اسب و ارابه به کار می‌بردند؛ اما نشانه‌ای از نفوذ آن‌ها به مناطق جنوبی‌تر و دره رود سند در دست نیست. موج دوم مهاجرت در سده‌ی ۱۶-۱۴ پ.م رخ داده است و مربوط به اقوام هندوآریایی است که با گذشتن از افغانستان و کوه‌های هندوکش به دره سند رسیده و تمدن بومی هاراپا را از میان برده‌اند. موج سوم مهاجرت مربوط به شاخه ایرانی هندوایرانیان است و در سده ۱۹-۱۳ پ.م انجام گرفته است (Ibid, 435-6). مهاجرت ایرانیان از سمت شمال شرقی انجام گرفته است، هرچند مهاجرت‌های پراکنده‌ای مانند هجوم اقوام ایرانی سکایی در سده هفتم پ.م از سمت غرب دریای خزر و از منطقه قفقاز انجام گرفته؛ اما دلایل باستان‌شناسی مانند گسترش سفال خاکستری از منطقه گرگان به زاگرس، تمرکز بیشتر اقوام ایرانی مانند پارتی، بلخی، سغدی و خوارزمی در شرق دریای خزر، نشان می‌دهد این مهاجرت از سمت شرق دریای خزر

انجام گرفته است. از سوی دیگر گاهان که کهن‌ترین متن‌های دینی ایرانیان است بازتاب‌دهنده جغرافیای آسیای مرکزی و شرق ایران باستان است و از نظر باستان‌شناختی نیز فرهنگ اواخر عصر برنز و اوایل عصر آهن را نشان می‌دهد؛ و در نتیجه می‌توان گفت ایرانیان از سمت شمال شرقی دریای خزر و در ربع آخر هزاره دوم پ.م به ایران مهاجرت کرده‌اند (Mallory, 1989, 49-35).

بی‌شک آمدن هندوایرانیان آغازی در استپ‌های آسیای مرکزی باعث شکل‌گیری فرهنگ‌های باستان‌شناختی جدید و متفاوت از پیش شده بود که فرهنگ آندرونوف (Andronov) از مهم‌ترین آنهاست. همین‌طور به وجود آمدن فرهنگ‌هایی در شمال افغانستان و جنوب ترکمنستان موضوع دیگری است که حائز اهمیت می‌باشد. عده‌ای از دانشمندان مانند ساریانیدی (۱۹۹۹-۱۹۹۰) عقیده دارند که مجموعه فرهنگ‌های بلخی - مروی (BMAC)، همان هندوایرانیانی هستند که از آسیای مرکزی به این منطقه آمده‌اند و در قسمت‌هایی از شمال افغانستان، شرق ایران، پاکستان و هند سکنی گزیدند. در این بخش قصد داریم به بررسی این دو فرهنگ باستان‌شناختی پردازیم تا مشخص شود که آیا نیای فرهنگ‌های آندرونوف و بلخی - مروی به یامنایا می‌رسد؟ یعنی در واقع بدانیم که این اقوام هند و ایرانی هستند یا اینکه اقوام بومی همین مناطق بودند که دچار تغییرات فرهنگی شده‌اند.

۲-۵. آندرونوف

محوطه‌های فرهنگ آندرونوف در حدود ۳۰۰۰ کیلومتر مربع از زمین‌های شیب‌دار غرب کوه‌های اورال تا نینسی در شرق، ناحیه تایگا در شمال، ناحیه کوهستانی تیان‌شان و پامیر تا واحه‌های و بیابان‌های آسیای مرکزی در جنوب گسترده شده. کوزمینا تاریخ اقوام آندرونوف را حدود ۹۰۰ - ۲۰۰۰ پ.م می‌داند (Kuzmina, 2007:3). ساختار اقتصادی اقوام آندرونوف بر پایه گله‌داری استوار بود و به این دلیل شیوه زندگی نیمه کوچ‌نشینی داشتند که در آن اسب و گردونه نقش مهمی داشت. همچنین نشانه‌هایی از این فرهنگ را می‌توان در متون تاریخی به‌جای مانده یعنی بخش‌های گوناگون اوستا و وداها سراغ گرفت (Elizarenkova an Toporov, 1995:489-490).



تصویر شماره ۴: فرهنگ آندرونوف (Kuzmina, 2007).

از ویژگی‌های کلی فرهنگ آندرونوف می‌توان به حضور شتر، اسب، گله‌داری، نبود خوک، کاربرد گردونه، تکامل لگام اسب، سکونتگاه‌های گسترده به صورت سازه‌های نیمه زیرزمینی و مسطح، تدفین‌های پشت‌های به همراه قربانی و در برخی موارد تدفین اسب و گردونه در مقبره‌ها اشاره کرد (Kuzmina, 2007: 159). دوست داشتن اسب چنان در رگ و ریشه ایرانیان دوید که هنوز هم چنین است، در اوستا از اسب سخن فراوان رفته‌است و داریوش نیز مردان و اسبان خوب را هم ردیف می‌آورد (جنیدی، ۱۳۷۴: ۵۹). بر اساس شواهد تاریخی آیین تدفین در میان هندوایرانیان به دو روش مرده‌سوزی و دفن کردن جسد بود که در روش دفن گورها را با ساخته‌های تپه مانند برفراز قبر و گاهی حصار از دیوار سنگی در اطراف آن می‌پوشاندند (Kuzmina, 2007: 139). کوزمینا بر مبنای انواع سفال و تکنولوژی ساخت آنها، عدم وجود خوک، وجود شتر، گاو، اسب، پسالیا (قطعاعات تزئین شده اغلب از جنس استخوان و یا عاج که در قسمت میانی یا انتهایی دهنه‌ی اسب کار گذاشته می‌شد) و ارابه، از رواج فرهنگ آندرونوف در دوره‌ی ۲۰۰۰ - ۹۰۰ پ.م بحث می‌کند. وی از شواهد قومی تاریخی برای پشتیبانی از ایده‌ی جنوب اورال به‌عنوان موطن اصلی هندوایرانی‌ها استفاده می‌کند و عقیده دارد که متون هندوایرانی از قبیل ریگ‌ودا و اوستا، فرهنگ آندرونوف را بازتاب می‌دهند. در ریگ‌ودا به عدم استفاده از چرخ برای تولید سفال اشاره شده و همه سفال‌های فرهنگ آندرونوف نیز دست سازند و این گواه این است که سازندگان آن‌ها هندوایرانی هستند. کوزمینا یکی از مهم‌ترین محققانی است که

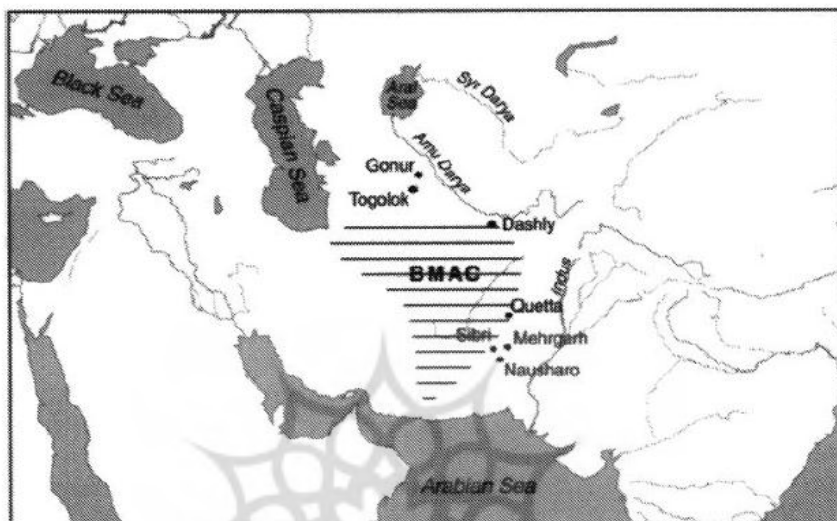
معتقد است که مردمان آندرونف هندوایرانی بوده و نمودی هستند از یک فرهنگ واحد با تفاوت‌های منطقه‌ای (Karlovsky, 2002).

۲-۶. مجموعه‌ی بلخی - مروی (BMAC)

یکی از فرهنگ‌های مهم منتسب به هندوایرانیان مجموعه‌ی بلخی - مروی می‌باشد که توسط ویکتور ساریانیدی در طول کاوش‌های افغانستان در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی کشف شد (Karlovsky, 1999). مجموعه‌ی بلخی - مروی شامل محوطه‌های باستانی شناخته‌شده در نواحی مرو، شمال افغانستان و جنوب شرقی آسیای مرکزی و قسمت‌های پایین‌دست آمودریاست که مربوط به هزاره‌ی سوم تا نیمه اول هزاره‌ی اول پ.م هستند؛ همچنین مدارک فراوانی از این تمدن را پیر آمیه در شوش، شهداد و تپه یحیی برای نخستین بار جمع‌آوری کرد. تنها فرهنگ باستان‌شناختی برآمده در هزاره‌ی دوم پ.م که مستقیماً ایران و هند را تحت تأثیر قرارداد مجموعه‌ی بلخی - مروی است؛ اما قابل پیوند با فرهنگ‌های باستان‌شناختی بعد از هزاره‌ی دوم و اول پ.م توسعه‌یافته در فلات ایران نیست (Karlovsky, 2002). (تصویر شماره ۵).

نظرات دانشمندان در مورد گاهنگاری این مجموعه کمی باهم متفاوت است؛ مثلاً لمبرگ کارلوفسکی بر اساس کاوش‌های تپه یحیی که اشیای وارداتی از طبقه‌ی BVI به دست آمد، تاریخ اواخر هزاره‌ی سوم را برای شروع فرهنگ بلخی - مروی ارائه می‌دهد (Karlovsky, 2002). هیبرت تاریخ‌گذاری انجام‌شده خود بر اساس کاوش‌های گونور (Gonur) را برای بلخی - مروی مربوط به اواخر هزاره‌ی سوم و ربع اول هزاره‌ی دوم می‌داند (Hibert, 1994)؛ اما ساریانیدی مدافع تاریخ اواخر هزاره‌ی دوم پ.م برای این مجموعه (Sarianidi, 1990). ساریانیدی (1990) ابتدا مطرح کرد که مجموعه‌ی بلخی - مروی نتیجه‌ی یک مهاجرت از جنوب شرق ایران است و بر مبنای اشیاء، اعتقادات و آیین‌های زرتشتی، این فرهنگ را منتسب به هندوایرانیان دانست؛ اما چند سال بعد نظریه خود را تغییر داد و گفت که مردمان مروی - بلخی بعد از مهاجرت از سرزمین‌های سوری آناتولیایی در این سرزمین ساکن شدند. وی این مهاجرت را از دو مسیر ردیابی می‌کند. (Sarianidi, 1999). برخلاف ساریانیدی آمیه (Amiet, 1977) توزی (Tosi, m, 1983) پیشینه (Biscion, r, 1973)، فرانکفورت (Francfort, h-p, 1989)، ماسن

(Masson, v.m, 1971) و کارلوفسکی معتقدند که عصر مفرغ آسیای مرکزی ریشه‌های کاملاً بومی دارد. (Hibert and Karlovsky,1992).



تصویر شماره ۶: مجموعه‌ی بلخی - مروی (Bryant,2001).

در رابطه بانفوذ فرهنگ آندرونف به مناطق جنوبی‌تر در حوزه گسترش مجموعه بلخی - مروی نیز مطالعاتی انجام گرفته است. باوجوداینکه سفال‌های فرهنگ آندرونف از استپ‌ها در محوطه‌های توگولوگ ۱ و ۲۱، کلالی، تایپ، گو نور و تأخیر بای پیدا شده‌اند ولی ساریانیدی به شدت با هرگونه تأثیر عمده فرهنگ آندرونف بر بلخی - مروی مخالفت می‌کند (Sarianidi,1998 b:42)، اما شواهد زیادی از برهمکنش بین اقوام بلخی - مروی و آندرونف وجود دارد که می‌تواند ما را به این نتیجه برساند که ساریانیدی در مورد منشاء بلخی - مروی اشتباه کرده است. آمیه پس از بررسی مهرهای بلخی حضور مواد فرهنگ BMAC را در محوطه‌های ایران نتیجه پراکنش هنرمندان آسیای مرکزی در فلات ایران می‌داند (Amiet,1986:190-198). (Vinogradova,1994:46). پیانکف (1999) و کوزمینا (1999)، فرهنگ آندرونف را مرتبط با بلخی مروی یعنی جوامع کشاورز آسیای مرکزی در هزاره‌ی دوم قبل از میلاد می‌دانند. (Karlovsky, 2002). در سالهای اخیر فرانکفورت شواهدی از حضور فرهنگ BMAC در هند، میان‌رودان، شوش و جنوب غرب ایران به دست آورده است.

کارلوفسکی هم BMAC را دارای نخستین مدارک باستان‌شناختی هم از لحاظ گاهنگارانه و هم از نظر تاریخی برای آغاز زبان هندوایرانی در فلات ایران می‌داند و

می‌گوید در واقع خاستگاه این زبان است (Hibert and Karlovsky, 1992). اینکه چه عللی باعث از بین رفتن فرهنگ بلخی - مروی شد کاملاً روشن نیست. شاید خشکسالی، شاید هم حملات همسایگان. کوزمینا و لپن (1984) معتقدند که به دلیل خشک شدن دلتای رودخانه مرغاب ممکن است تهاجمی به وسیله قبایل آندرونف از سمت استپ‌ها رخ داده باشد که سبب از بین رفتن BMAC شده است. به دلایلی که هنوز ناشناخته است در اواسط هزاره‌ی دوم ق.م بسیاری از محوطه‌ها متروک شده‌اند (Kuzmina, and Lapin, 1984).

با بررسی خاستگاه و مسیر مهاجرت ایرانیان مشخص می‌شود که آنها خارج از مرزهای امروزی ایران در قسمت‌های شمال شرق ایران، جنوب ترکمنستان و شمال افغانستان سکونت گزیده بودند. بر اساس شواهد موجود ورود هندوایرانیان را به سرزمین ایران امروزی باید از مسیر شمال شرق دانست. مسیری که باستان‌شناسانی همچون یانگ، گیرشمن و استروناخ، هم به آن اعتقاد داشتند. در بخش‌های قبلی مقاله دلایلی را مبنی بر اثبات این نظریه ذکر کردیم. در واقع مهاجرت اقوام ایرانی و سکونت تدریجی آنها در ایران در اواخر هزاره‌ی دوم پ.م انجام گرفته است در این دوره که هم‌زمان با دوره آهن I می‌باشد، شاهد یک گسست فرهنگی در فرهنگ‌های شمال شرق، غرب و مرکز ایران هستیم (Young, 1967). مقارن همین دوره گسترش خاک‌سپاری اسب را که از ویژگی‌های فرهنگ اقوام هندوایرانی و هندواروپایی آغازی هستند، در برخی مناطق ایران به‌ویژه در مارلیک، حسلو IV، دینخواه تپه، باباجان تپه لرستان و گیان I نیز می‌بینیم (Kuzmina, 2007: 372-378).

البته باید این مطلب را مدنظر داشت که قسمت‌هایی از نظرات گیرشمن مانند فرضیه منسوب کردن سفال خاکستری به ایرانی‌ها، موضوعی است که در حال حاضر به دیده تردید به آن نگریسته می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

بر پایه داده‌های باستان‌شناسی و بررسی نظریات مختلف دانشمندان می‌توان نتیجه گرفت که خاستگاه اولیه هندواروپاییان آغازی در استپ‌های کاسپی - پونتی یعنی مناطق بین دریای خزر و دریای سیاه، به‌ویژه منطقه بین دو رود دنیپر و اورال بوده است. آنها در هزاره پنجم و چهارم پ.م در این مناطق زندگی می‌کردند و آثار حضور آنها را در فرهنگ‌های سردنی استوگ و یامنایا می‌توان مشاهده کرد. سرانجام در هزاره چهارم اواخر هزاره سوم و مهاجرت آنها به سمت اروپا و آسیای مرکزی آغاز شد. این مهاجرت نه هم‌زمان بلکه در طی یک دوره حدوداً دوهزارساله انجام گرفته است. دلایلی که برای علت این جابجایی یا

مهاجرت مطرح شده، می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: ۱- اختراع چرخ و ارابه که این امکان را برای جابجایی به مناطق دورتر فراهم آورد. ۲- رسیدن جامعه به سطحی از پیشرفت اجتماعی و اقتصادی که آمادگی مهاجرت را به وجود آورده بود. ۳- کاهش منابع غذایی و جستجو به دنبال اراضی جدید.

هندوایرانیان آغازی یکی از اقوام هندواروپایی آغازی بودند که همراه با بالتی - اسلاوی‌ها حدود ۱۸۰۰ - ۲۲۰۰ پ.م آخرین اقوامی بودند که از هندواروپاییان جدا شدند. آنها سپس در هزاره دوم پ.م در استپ‌های آسیای مرکزی ساکن شدند که نشانه‌های حضور آن‌ها را در فرهنگ آندرونوف می‌توان دید. شواهدی که از ارتباط مردمان فرهنگ آندرونوف با مناطق جنوبی‌تر به دست آمده؛ یعنی شمال افغانستان تا جنوب ترکمنستان، مناطقی که تحت نفوذ مجموعه فرهنگ‌های بلخی - مروی می‌باشد، می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه این اقوام نیز هندوایرانی هستند. همین‌طور زمان شکل‌گیری این فرهنگ و به دست آمدن شواهدی از این فرهنگ در مناطقی از ایران خصوصاً جنوب شرقی ایران، هند و پاکستان می‌تواند این نظر را تأیید نماید.

جدایی اقوام هندوایرانی از هم و انشعاب آنها به ایرانی و هندی در همان استپ‌های اوراسیا انجام گرفته بود. ابتدا هندوآریاییان در آسیای مرکزی ساکن شدند و از آنجا به هند رفتند سپس ایرانی‌ها شروع به مهاجرت کردند. از هندوایرانی آغازی موج سوم هم منشعب شدند به نام اقوام داردی یا نورستانی که امروزه در شمال غربی شبه قاره هند ساکن هستند. زمان مهاجرت هندوایرانیان به این صورت بوده است که ابتدا نشانه‌هایی از حضور هندوایرانی‌ها را در سده ۱۷ پ.م در دره رود زرافشان می‌بینیم، سپس در سده ۱۲-۱۴ پ.م گروهی شروع به مهاجرت کردند که مربوط به هندوآریایی‌ها می‌باشند که در دره سند ساکن شدند و در آخر هم مهاجرت اقوام ایرانی در سده ۱۳ پ.م انجام گرفته است که از سمت شمال شرقی وارد ایران شدند.

کتابنامه

الف. منابع فارسی

۱. بیگس، رابرت. (۱۳۸۹). **درآمدی بر زبان‌شناسی تطبیقی زبان‌های هندواروپایی**. ترجمه اسفندیار طاهری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. درخشانی، جهان‌شاه. (۱۳۸۳). **دانشنامه کاشان (مردم کاشی، امرد، پارس و دیگران ایرانیان)**. تهران: بنیاد فرهنگ کاشان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. جنیدی، فریدون. (۱۳۷۴). **زندگی و مهاجرت نژاد آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی**، تهران: ناشر مؤلف.

ب. مقاله‌ها

۴. موسوی، علی. (۱۳۷۸). «هندواروپاییان در ایران: مقدمه‌ای بر پیشینه و باستان‌شناسی مسئله هندواروپایی». *باستان‌شناسی و تاریخ*. س ۱۴. ش ۱، صص ۱۲ تا ۲۱.
۵. مرادیگی، عبدالله. (۱۳۷۹). «خط سیر مهاجرت اقوام آریایی در سروده های ودایی و یشت‌ها». *نشریه گزارش دی و بهمن*. ش ۱۱۹، صص ۷۸ تا ۸۱.

ج. منابع لاتین

6. Adams, Robert McG. (1981). *Heartland of Cities*, Chicago.
7. Amiet, P. (1986)0. *L' Age des Echanges Inter-Iraniens*, paris.
8. Anthony, D. W. (1991). "The Archaeology of Indo-European Origins", *Journal of Indo-European Studies*, 19/3-4, 193-221.
9. Anthony, D. W. (2007). *The Horse the Wheel and Language, how Bronse-age rider from the Eurasian Steppes shaped the modern world*, Princeton University Press.
10. Askarov, A, A, and T, SH, Shirinov. (1993). "Ranii Gordskokoj Cultura epochi Bronzi i ioga srednii azii". Samarkand: Institute of Archaeology.
11. Burrow, T. (1973). *The Proto-Indoaryans*, *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol. 105,
12. Chernetsov, V. N. (1973). *The ethno-culture regions in the forest and subarctic zones of Euresia in the Neolithic period* (in Ruussian), in *problemy arkeologi Urala I Sibiri*. Edited by A. P. Smirnov, pp.10-17. Moscow: Nauka.
13. Demoule, J. P. (1989). "La Transition du Neolithique au Bronze Ancien dans lenord de 1Egee Les Donnees de Dikili Tach", In *Archaeometry, Proeeding of the 25th International Symposium*, Y. Maniatis, ed. Pp, 687-696, Amsterdam, Elsevier Science Publications.
14. Dumitrescu, Vladimir. (1980). "Tumuli From the Period of Transtion From the Eneolithic to Bronze Age Excavated Near Rast". In *The Neolithic Settlement at Rast* by V. Dumitrescu, Appendix 3: 126-133. British Archaeological Report International Series, 72.

15. Ecsedy, Istvan. (1979). **The People of the Pit-Gave Kurgans in Eastern Hungary**, Budapest, *AKademiai Kiado*.
16. Elizaarenkova, T. Ya, and Toporv. V. N. (1995). **Mir veshchey PO dannym Rigvedy**, In: T. Ya. Elizarenkova, Rigveda, Mandaly, 5-8, Moscow.
17. Fortson. B.(2004). **Indo-European Language and Culture**, Oxford, *Blackwell*.
18. Francfort, H-P. (1989). **Fouilles de Shortughai Recherchs sur P.Asia Central Protohistorique**, Paris
19. Hibert, Fredrik. (1994). "**Origins of the Bronze Age oasis civilization in Central Asia**". *American School of Prehistoric Research Bulletin* 42.
20. Hiebert, Fredrik, and Lamberg – karlovsky, C.C. (1992). "**Central Asia and the Indo-Iranian Boarderlands**", *Iran*, Vol, 30, pp.1-15.
21. Jettmar, K. (1951). "**The Altai before the Turks. Museum of Far Eastern**" *Antiquities Bulletin*, no.23, pp.135-227.
22. Kuriaki, K. (2007). **a grammer of modern Indo Europea**, danghu adsoqiation.
23. Kuz'mina, E. (2007). **The Origin of the Indo-Iranian**, *Leiden: Brill*.
24. Kuzmina, and Lapin. (1984). "**Novie nechodki stepnoi keramici na Murgabe**", in *Problem archaeologii Turkmenistava Ashkabbad: Nauka*.
25. Lamberg, Karlovsky. (1969). "**Further Notes on the Shaft-hole pick-axe from Khurab Makran**", *Iran*, 7:163-8.
26. Lamberg-Karlovsky. (2002). C C "**Archaeology and Language The Indo-Iranians**", *CURRENT ANTHROPOLOGY*, Volume 43, 63-88.
26. Lehmann, W.P.A. (1967). **A reader in nineteenth – century historical Indo- European linguistics**. Bloomington Indiana Univ. press.
27. Malandra, W.(1983). **An Introduction to Ancient Iranian Religion**, **Minneapolis**: University of Minnesota Press.
28. Mallory, J. P. (1989). **In Search of the Indo-European**: London The mes and Hudson.

29. Mallory, J.P and Adams, D. Qm. (2006). **the Oxford introduction to proto-Indo European and the proto-European world**, Oxford university press, new York.
30. Muller, (1888) , F.M. **Biographies of words and the home of the Aryans**, London. pp. 123-40.
31. Renfrew, Colin, (1987), **Archaeology and Language**, Cambridge, Cambridge University Press.
32. Sarianidi, V. (1990) . **Drevnosti Strani Margush Ashkhabad Schmidet, E, F, 1973 Excavation at tape Hissar Damghan**, Philadelphia.
33. Sarianidi, V. (1998 b) . **Margiana and Protozoroastrism**, Athens.
34. Sarianidi, V. (1999). "Near Eastern Ayians in Central Asia" *Journal of Indo-European Studies*, 27: 295-326.
35. Schrader. O. (1890). **Prehistoric Antiquities of the Aryan Peoples English translation**, by F.B. London.
36. Sherratt, A. G. (1986). **Wool, Wheels, and Ploughmarks: Local Developments or Qutside Introductions in Neolithic Europe?** *London Institute of Archaeology Bulletin*, 23, 1-15.
37. Vinogradova. N. M. (1994). "The Farming Settlement of Kangurt-Tur (Sout Tadjikistan) in Late Bronze Age", *AMI*, 27.
38. Young, C. T. (1967). "The Iranian Migration into the Zagros", *Iran*, vol. 5, pp: 11-34.